

درباره شهید ایثار طباطبایی قمش‌ای و همسرش که در حملات تروریستی رژیم صهیونیستی یر کشیدند

ایستادگی ایثار

می‌زند و نمی‌داند که فردا چه در انتظارش است. حوالی آذان صبح سجاده‌اش را پهن می‌کند. حوالی صبح‌های که از غصه مادرش چشم روی هم نگذاشته. از دستش در رفته است. اول نماز شب می‌خواند و وقتی متصوره کنارش می‌نشیند، آذان صبح را گفته‌اند. متصوره در فاصله کمی از ایثار آمده. مادرش را پهن می‌کند و برای چندمین بار می‌گوید: گرایی نباش!..... بعد دوتایی می‌ایستند و متصوره مثل همیشه به ایثار اقتدا می‌کند. نمی‌داندیم رکعت برادر است. شاید هم سلام داده‌اند و لحظاتی هم حوالی نماز شب می‌خواندند. شاید

منصوره باز دستش را روی سانه ایشان گذاشته است و توی گوشش زمزمه می‌کند...
...خدا بزرگ است... فقط می‌دانم در همان لحظات صدای مهبی بلند می‌شود: همه جا دود است و خاکستر. شعله‌های تیش زنده می‌کشد و بعد از آن فقط فریادهای هراسان «مامان... بابا...» پسر ۱۰ ساله‌شان به گوش می‌رسد.

پرسرک تو ی چهارچوب اتاقش ایستاده
ست و پشت هم منصوره و ایثار را صدا
می‌زند. جرئت نمی‌کند قدم از قدم

میرداد. صدا می‌زند اما جوابی نمی‌آید.
بخش‌هایی از سقف و دیوار روی هم آمده
است. پذیرایی حالا یک گودال عمیق
است و هر چهارطبقه، آلاخ خواب‌هایش
سالم و بیش‌سالم مانده‌است و پذیرایی به
تلی از خاک تبدیل شده‌اند. نیمی از
ساختمان در کسری از ثانیه محو شد.
مهم‌کم پرسرگ خواهر شش ساله‌اش را
پیدا می‌کند اما همچنان خبری از ایشان
و منصوره نیست. «سید ایشا طباطبایی
مفقوده، به همراه منصوره حاجی سالم،
همسرش، به شهادت می‌رسد. آن‌ها در
سگاه ۳۱ خرداد، بر اثر حمله تروریستی

از همسایگان خود به شهادت می‌رساند. در این بین نام چند کودک هم به چشم می‌خورد که بی‌خبر از همه‌جا، به دست بعضی رژیم دودکش‌دار دنیا می‌روند و کودکان هم، برای همیشه والدینشان را از دست می‌دهند. آمیزش و منصوبه‌ها، سجاده‌هایشان و لایه‌لای آوار، به طبقات زیرین افتادند. فرزندانشان وقتی که گرد و غبار و دود اجازه نفس کشیدن نمی‌داد، می‌ان اشک و بهشت فقط نمایان می‌شد. منصوبه فقط نماز صبح را به ایشار اقتدا نکرد، او تا آخرین نفس و خطه شهادت در کنار همسرش بود. دکتور طباطبایی می‌توانست راهسپار هر نقطه و از این‌کره خاکی شود و آسایش خود و خانواده‌اش را تضمین کند اما مانند تپش‌خیزی از اقتدار و امنیت کشورش باشد. نام این دور نه فقط بر سنگ مزارشان که بر حافظه تاریخی ملتی حک شد که می‌دانند آینده را باید زیر سایه عشق و آگاهی ساخت.



تنهایی بچه ها

با بیماری سختی دست و پنجه نرم می‌کرد که حالا او را به اتاق عمل کشانده‌است. نیمه‌های شب است و نمی‌تواند برای لحظه‌ای از فکر مادرش بیرون بیاید. خواب از او فرار می‌کند. توی خانه قدم

شهر بازار

درباره بازاری که همدلی ایرانی‌ها و افغانستانی‌ها را نشان می‌دهد

شلوغ بازار، همچنان شلوغ و پرهیاهو

حسن احمدی لرد روزنامه‌نگار

ز جنگ‌های «امان... خان» با هندی‌ها و انگلیسی‌ها تا کودتای «محمد داود خان» علیه «ظاهرشاه» و کودتای «تَره‌کی» علیه محمد داود و نبردهای ده، دوازده ساله مجاهدین با حکومت کمونیستی «نجیب...». پس از آن، جنگ داخلی قوای مجاهدین با یکدیگر که به ظهور «طالبان» انجامید و به



حکومت کمونیستی، به ایران پناه آوردند. حالا سال هاست که همین جاد در شرق کشور، مانده‌اند. افغانستانی‌ها دو سه نسل است که در مکه‌ها و مقیم می‌شوند؛ بیشترشان در گلشهر و بخشی‌شان در بوبار رود، طبرسی و محله‌های ساختمان و بازه شیخ و قلعه خیابان شلوغ بازار گلشهر. بازار افغانستانی‌هاست در مشهد و مشهد که به لطف حضور حضرت رضا(ع) شهری است با مردمی از همه جای کشور و فراتر از آن. افغانستانی‌های مشهدی نسل هاست که آسوده خاطر در مشهد کار و زندگی دارند و روز و روزگاری می‌گذرانند. این روزها که طرح سامان‌دهی اتباع غیرمجاز، موضوع داغ رسانه‌هاست و گاه با نقدهای منفعت‌انداز غیرمنصفانه همراه است، تمایلی شلوغ بازار و فرخنده در مغازه‌های آن و گپ و گفتی به فروشنده‌ها، روشن می‌کند که رابطه ایرانی‌ها با ویزه‌ها مشهودی از این همسایه شرقی و مرزهای امنی را نشان می‌دهد.

بازتاب

درخشش با موشک‌های ایرانی

حتما خاطراتان هست که در آن جنگ دوازده روزه، زمانی که موشک‌های ایرانی از فراز آسمان لبنان می‌گدشتند و گند آهین را در هم می‌کوبیدند، تصاویر و ویدئوهای بسیاری از مردم منطقه منتشر می‌شد. از کافه‌ها و جشن‌های مردم لبنان که دورین به دست رو به آسمان ایستاده‌اند و از تماشای شکوه این قدرت‌ها حیرت می‌کنند. مردم لبنان که در واسطه جاذبه رژیم صهیونی هستند؛ همچنان داغ دلشان تازه است و بارها مورد تجاوز جنایات این رژیم کودک‌کش بوده‌اند و هزسته؛ تماشای آسمانشان در جنگ دوازده روزه برایشان نه فقط یک تفریح و سرگرمی که دلگرمی و امید به زندگی محسوب می‌شد؛ حتی تعدادی از کافه‌های لبنان تماشای موشک‌های ایرانی را همراه با صرف شام جزو امکانات ویژه منو غذایی برای مشتریانانش ارائه داده بودند و این شب‌ها برایشان بساط سروس‌هاست، تسلیق و شادی بود. انسان‌های رقص بود، آل‌عقی یکی از نوازندگانی که به همین واسطه تا یک

قدیمی شهرت جهانی پیش رفتن مرد جوانی است که شب‌ها در یکی از کافه‌رستوران‌های لبنان که از آنجا به خوبی نوافشاری موسک‌های کشورمان دیده می‌شد، ساز می‌زد و علاوه بر درخشش آسمان، درخشش هنر او نیز سوز جاذبی برای مردم بود. تاجایی که ویدئوی نوازندگی میلیون‌ها بار در شبکه‌های اجتماعی سانه‌ها بازدید و بازنشر شده است. هنرمند لبنانی که حالا به یمن آب‌های روشن در لبنان به محبوبیت پیوسته است. پس از اعلام آتش‌بس و خواست کاربران در فضای مجازی بسیاری از آن‌ها اهل موسیقی و زندگی‌اند، بارها و بارها در محافل رسمی اجرای زنده موسیقی گذاشته است. حالاًنیمیشن کوه‌های از اجرای موسیقی هوش مصنوعی تولید شده‌اند. یک نمونه از تصاویر نمادین تصاویر دهه‌های آزادی خواه و صلح‌طلبی است که یمن هنر و با صدای ساز مفهومی از بی‌پروزی بر ظلم را به جهانیان عرضه می‌کند.



رئیس کمیسیون اصل ۹۰ مجلس درباره بحران آب مشهد هشدار داد

صا جنگی

منبع: شهرآرا

پنل خورشیدی پای خانواده عروسه یا داماد؟

خاصی نیست. اصلاً مگر کسی هست که این مبلغ را زیر بالش یا ته حساب بانکی برای روزمبادا نداشته باشد؟

تازه به خاطر رفاه اقتصادی زیادی که داریم نیاز نداریم سرکار برویم و وقتمان هم آزاد است. صبح زود، قبل از طلوع آفتاب، می‌رویم روی پشت بام با یک قطب نما و نقاله، زاویه تابش خورشید را برای آن روز محاسبه می‌کنیم تا پایه‌ای آفتاب زاویه پنل‌ها را عوض کنیم و برق بیشتری دریافت کنیم.

مسئله دانش فنی و نگهداری هم که حل است، چون از کلاس اول ابتدایی به ما یاد داده‌اند تا بتوانیم مثل آب خوردن ولتاژ پنل را با آمپر باتری جفت و جور کنیم و روی جدول فرکانس اینورتر سوار کنیم، که خدای نکرده خانه‌مان بی برق ننهد! خلاصه که همه ما مردم یک یا مهندس برق خورشیدی هستیم یا یک خانه‌که بالقوه می‌تواند نیروگاه باشد و فقط یک تشویق کم داریم، تنها یک خرابی می‌ماند و آن هم این است که باید پنل‌ها با خانواده عروس است یا داماد؟ امیدواریم وزیر نیرو که از ابتدای وزارتش نشان داد برای روشن کردن آمده، در صحت‌های جدی خودش این اهمیت را نیز روشن کند.

وزیر نیرو گفته است: مردم خودشان برقشان را با پنل خورشیدی تأمین کنند.

این سخن نشان دهنده آن است که تمام ناترازی های این روزها فقط به خاطر این بوده که مسئولی نبوده که ما را تشویق کند پنل دستمان بگیریم و راهی پشت بام شویم و خودجوش برق کنیم؟ چقدر ساده بود و ما بی یک آفرین یا نهایتاً یک صد آفرین بود تا تمام ناترازی های برقی تراز شود. اصلاً در این کشور کیس خانه ویلایی بزرگ، با پشت بامی و افتابگیر نباشد نباشد؟ شکر خدا خانه هایمان حیاطدار، پشت بام به کاملاً درست، بدون حتی سایه آبی بغلی!

لایذ و زیر محترم با هلی کوپتر از فراز عبور کرده و دیده است که پشت بام خانه ای پر از رخت های پهن، کولر آبی و انباری نیست! همه خالی، فقط منتظر نصب پنلی به پشت بام و رزه فوون های خوش خورشیدی هستند.

ضمناً حدود ۱۰۰ میلیون تومان برای خرید پنل، باتری، اینورتر خرده ریزها نیاز است. آن هر